

قرار قتل یسوع و تخطیط خیانت

¹ وَقَرَّبَ عَبْدُ الْفَطِيرِ الَّذِي يُقَالُ لَهُ الْفِصْحُ. ² وَكَانَ رُؤَسَاءُ الْكَهَنَةِ وَالْكَتَبَةُ يَطْلُبُونَ كَيْفَ يَقْتُلُوهُ، لِأَنَّهُمْ خَافُوا الشَّعْبَ.

³ فَدَخَلَ الشَّيْطَانُ فِي يَهُوذَا، الَّذِي يُدْعَى الْإِسْحَرْيُوطِيَّ، وَهُوَ مِنْ جُمْلَةِ الْإِسْنِيِّ عَشَرَ. ⁴ فَخَصَّي وَتَكَلَّمَ مَعَ رُؤَسَاءِ الْكَهَنَةِ وَفُؤَادِ الْجُنْدِ كَيْفَ يُسَلِّمُهُ إِلَيْهِمْ. ⁵ فَقَرَّحُوا وَغَاهَدُوهُ أَنْ يُعْطَوْهُ فِصَّةً. ⁶ فَوَاعَدَهُمْ، وَكَانَ يَطْلُبُ فُرْصَةً لِيُسَلِّمَهُ إِلَيْهِمْ خَلَوًا مِنْ جَمْعٍ.

مائدة الفصح

⁷ وَجَاءَ يَوْمُ الْفَطِيرِ الَّذِي كَانَ يَتَّبِعِي أَنْ يُذْبَحَ فِيهِ الْفِصْحُ. ⁸ فَأُرْسِلَ بُطْرُسُ وَيُوحَنَّا قَائِلًا: اذْهَبَا وَأَعِدَا لَنَا الْفِصْحَ لِتَأْكُلْ. ⁹ فَقَالَا لَهُ: أَبِنْ تُرِيدُ أَنْ نُعِدَّ؟ ¹⁰ فَقَالَ لَهُمَا: إِذَا دَخَلْنَا الْمَدِينَةَ يَسْتَقْبِلُكُمَا إِنْسَانٌ خَامِلٌ جَرَّةَ مَاءٍ، اتَّبِعَاهُ إِلَى الْبَيْتِ حَيْثُ يَدْخُلُ. ¹¹ وَقُولَا لِرَبِّ الْبَيْتِ: يَقُولُ لَكَ الْمُعَلِّمُ: أَيَّنَ الْمَنْزِلِ حَيْثُ أَكُلُ الْفِصْحَ مَعَ تَلَامِيذِي؟ ¹² فَذَاكَ يُرِيكُمَا عُثْيَةً كَبِيرَةً مَفْرُوشَةً، هُنَاكَ أَعِدَا. ¹³ فَأَنْطَلَقَا وَوَجَدَا كَمَا قَالَ لَهُمَا، فَأَعَدَا الْفِصْحَ.

¹⁴ وَلَمَّا كَانَتِ السَّاعَةُ اثْنَا عَشَرَ رَسُلَا مَعَهُ. ¹⁵ وَقَالَ لَهُمْ: سَهْوَةً اسْتَهَيْتُ أَنْ أَكُلَ هَذَا الْفِصْحَ مَعَكُمْ قَبْلَ أَنْ أَتَاكُمُ، ¹⁶ لِأَنِّي أَقُولُ لَكُمْ: إِنِّي لَا أَكُلُ مِنْهُ بَعْدَ حَتَّى يُكْمَلَ فِي مَلَكُوتِ اللَّهِ. ¹⁷ ثُمَّ تَتَاوَلُ كَأَسَا وَشَكَّرَ وَقَالَ: خُذُوا هَذِهِ وَأَقْتَسِمُوهَا بَيْنَكُمْ. ¹⁸ لِأَنِّي أَقُولُ لَكُمْ: إِنِّي لَا أَشْرَبُ مِنْ نِتَاجِ الْكَرْمَةِ حَتَّى يَأْتِيَ مَلَكُوتُ اللَّهِ. ¹⁹ وَأَخَذَ خُبْزًا وَشَكَّرَ وَكَسَّرَ وَأَعْطَاهُمْ قَائِلًا: هَذَا هُوَ جَسَدِي الَّذِي يُبَدَّلُ عَنْكُمْ، اصْنَعُوا هَذَا لِذِكْرِي. ²⁰ وَكَذَلِكَ الْكَاسُ أَيْضًا بَعْدَ الْعَشَاءِ قَائِلًا: هَذِهِ الْكَاسُ هِيَ الْعَهْدُ الْجَدِيدُ بِدَمِي الَّذِي يُسْفِكُ عَنْكُمْ. ²¹ وَلَكِنْ هُوَذَا يَدُ الَّذِي يُسَلِّمُنِي هِيَ مَعِي عَلَى الْمَائِدَةِ. ²² وَابْنُ الْإِنْسَانِ مَاضٍ كَمَا هُوَ مَخْبُومٌ، وَلَكِنْ وَبِلَ ذَلِكَ الْإِنْسَانِ الَّذِي يُسَلِّمُهُ. ²³ فَأَيْتَدَاوَا يَتَسَاءَلُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ: مَنْ تَرَى مِنْهُمْ هُوَ الْمُرْمِعُ أَنْ يَفْعَلَ هَذَا؟

يسوع يُوصِي تلاميذه ويُحذِّر بطرس

²⁴ وَكَانَتْ بَيْنَهُمْ أَيْضًا مُسَاجَرَةٌ مِنْ مِنْهُمْ يُطِنُّ أَنَّهُ يَكُونُ أَكْبَرَ. ²⁵ فَقَالَ لَهُمْ: مُلُوكُ الْأُمَمِ يَسُودُونَهُمْ وَالْمُسَلِّطُونَ عَلَيْهِمْ يُدْعَوْنَ مُحْسِنِينَ. ²⁶ وَأَمَّا أَنْتُمْ فَلَيْسَ هَكَذَا، بَلِ الْكَبِيرُ فِيكُمْ لِيَكُنْ كَالْأَصْغَرِ وَالْمُتَقَدِّمُ كَالْخَادِمِ. ²⁷ لِأَنَّ مَنْ هُوَ أَكْبَرُ، الَّذِي يَتَّكِي أَمِ الَّذِي يَخْدُمُ؟ أَلَيْسَ الَّذِي يَتَّكِي؟

توطئه قتل عيسى

¹ و چون عید فطیر که به فِصَح معروف است نزدیک شد، رؤسای کهنه و کاتبان مترصد می‌بودند که چگونه او را به قتل رسانند، زیرا که از قوم ترسیدند.

³ اما شیطان در یهودای مسیّ به اسخریوطی که از جمله آن دوازده بود داخل گشت، و او رفته با رؤسای کهنه و سرداران سپاه گفتگو کرد که چگونه او را به ایشان تسلیم کند. ایشان شاد شده، با او عهد بستند که نقدی به وی دهند. ⁶ و او قبول کرده، در صدر فرصتی برآمد که او را در نهانی از مردم به ایشان تسلیم کند.

شام فصح

⁷ اما چون روز فطیر که در آن می‌بایست فِصَح را ذبح کنند رسید، ⁸ پطرس و یوحنا را فرستاده، گفت: بروید و فِصَح را بجهت ما آماده کنید تا بخوریم. ⁹ به وی گفتند: در کجا می‌خواهی مهیّا کنیم؟ ایشان را گفت: اینک، هنگامی که داخل شهر شوید، شخصی با سبوی آب به شما برمی‌خورد. به خانه‌ای که او درآید، از عقب وی بروید، ¹¹ و به صاحب خانه گوید: استاد تو رامی‌گوید مهمانخانه کجا است تا در آن فِصَح را با شاگردان خود بخورم؟ ¹² و بالاخانهای بزرگ و مفروش به شما نشان خواهد داد؛ در آنجا مهیّا سازید. ¹³ پس رفته چنانکه به ایشان گفته بود یافتند و فِصَح را آماده کردند.

¹⁴ و چون وقت رسید، با دوازده رسول بنشست. ¹⁵ و به ایشان گفت: اشتیاق بی‌نهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم، این فِصَح را با شما بخورم. ¹⁶ زیرا به شما می‌گویم از این دیگر نمی‌خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود. ¹⁷ پس پیالهای گرفته، شکر نمود و گفت: این را بگیرید و در میان خود تقسیم کنید. ¹⁸ زیرا به شما می‌گویم که تا ملکوت خدا نیاید، از میوهٔ تو دیگر نخواهم نوشید. ¹⁹ و نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به ایشان داد و گفت: این است جسد من که برای شما داده می‌شود؛ این را به یاد من بجا آرید. ²⁰ و همچنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت: این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می‌شود. ²¹ لیکن اینک، دست آن کسی که مرا تسلیم می‌کند با من در سفره است. ²² زیرا که پسر انسان برحسب آنچه مقدر است، می‌رود لیکن

وَلَكِنِّي أَنَا بَيْنَكُمْ كَالَّذِي يَخْدُمُ. ²⁸ أَنْتُمْ الَّذِينَ تَبْنُوا مَعِيَ فِي تَجَارِيهِ، وَأَنَا أَجْعَلُ لَكُمْ كَمَا جَعَلَ لِي أَبِي مَلَكُوتًا، ³⁰ لِتَأْكُلُوا وَتَشْرَبُوا عَلَى مَائِدَتِي فِي مَلَكُوتِي وَتَجْلِسُوا عَلَى كُرَاسِي تَدِينُونَ أَسْبَاطَ إِسْرَائِيلَ الْإِثْنِي عَشَرَ.

³¹ وَقَالَ الرَّبُّ: سَمِعَانُ، سَمِعَانُ، هُوَذَا الشَّيْطَانُ طَلَبَكَ لِكَيْ يُغْرِبَكَ كَالْجَنَاطَةِ، ³² وَلَكِنِّي طَلَبْتُ مِنْ أَجْلِكَ لِكَيْ لَا يَفْنَى إِيْمَانُكَ، وَأَنْتَ مَتَى رَجَعْتَ تَبْنِ إِخْوَتَكَ. فَقَالَ لَهُ: يَا رَبِّ، إِنِّي مُسْتَعِدٌّ أَنْ أَمْضِيَ مَعَكَ حَتَّى إِلَى السَّجْنِ وَإِلَى الْمَوْتِ. ³⁴ فَقَالَ: أَقُولُ لَكَ، يَا بَطْرُسُ، لَا يَصِيحُ الذِّبْكُ الْيَوْمَ قَبْلَ أَنْ تُنْكِرَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ أَنَّكَ تَعْرِفُنِي. ³⁵ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: جِئْ أَرْسَلَكُمْ بِلاَ كَيْسٍ وَلَا مِرْوَدٍ وَلَا أَخَذِيَّةٍ، هَلْ أَعَوَزَكُمْ بَنِيٌّ؟ فَقَالُوا: لَا. ³⁶ فَقَالَ لَهُمْ: لَكِنْ الْآنَ مَنْ لَهُ كَيْسٌ فَلْيَأْخُذْهُ وَمِرْوَدٌ كَذَلِكَ، وَمَنْ لَيْسَ لَهُ فَلْيَبِيعْ تَوْبَةً وَيَشْتِرِ سَبْعًا. ³⁷ لِأَنِّي أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّهُ يَبْغِي أَنْ يَتِمَّ فِيَّ أَيْضًا هَذَا الْمَكْنُوتُ: "وَأَخْصِي مَعَ أُنْمَةٍ"، لِأَنَّ مَا هُوَ مِنْ جِهَتِي لَهُ انْقِصَاءٌ. ³⁸ فَقَالُوا: يَا رَبِّ، هُوَذَا هُنَا سَبْعَانِ. فَقَالَ لَهُمْ: يَكْفِي.

يسوع يُصَلِّي

³⁹ وَخَرَجَ وَمَضَى كَالْعَادَةِ إِلَى جَبَلِ الزَّيْتُونِ، وَتَبِعَهُ أَيْضًا تَلَامِيذُهُ. ⁴⁰ وَلَمَّا صَارَ إِلَى الْمَكَانِ قَالَ لَهُمْ: صَلُّوا لِكَيْ لَا تَدْخُلُوا فِي تَجْرِيَةٍ. ⁴¹ وَأَنْفَصَلَ عَنْهُمْ تَحَوَّ رَمِيَّةَ حَجَرٍ وَجَنَّا عَلَى رُكْبَتَيْهِ وَصَلَّى قَائِلًا: يَا أَبَتَاهُ، إِنْ شِئْتَ أَنْ تُجِيرَ عَنِّي هَذِهِ الْكَأْسَ، وَلَكِنْ لِنُكُنْ لَا إِرَادَتِي بَلْ إِرَادَتُكَ. ⁴³ وَظَهَرَ لَهُ مَلَائِكٌ مِنَ السَّمَاءِ يُقَوِّيه. ⁴⁴ وَإِذْ كَانَ فِي جِهَادٍ كَانَ يُصَلِّي بِأَشَدِّ لِحَاجَةٍ وَصَارَ عَرْفُهُ قَطَطَرَاتٍ دَمٍ تَارِلَةٍ عَلَى الْأَرْضِ. ⁴⁵ ثُمَّ قَامَ مِنَ الصَّلَاةِ وَجَاءَ إِلَى تَلَامِيذِهِ فَوَجَدَهُمْ نِيَامًا مِنَ الْحُزْنِ. ⁴⁶ فَقَالَ لَهُمْ: لِمَاذَا أَنْتُمْ نِيَامُ؟ قُومُوا وَصَلُّوا لِيَلَّا تَدْخُلُوا فِي تَجْرِيَةٍ.

القبض على يسوع

⁴⁷ وَبَيْنَمَا هُوَ يَتَكَلَّمُ إِذَا جَمْعٌ وَالَّذِي يُدْعَى يَهُوذَا، أَخَذَ الْإِثْنِي عَشَرَ، يَتَقَدَّمُهُمْ، قَدَمًا مِنْ يَسُوعَ لِيُقَبِّلَهُ. ⁴⁸ فَقَالَ لَهُ يَسُوعُ: يَا يَهُوذَا، أَشُبُّلَةُ تُسَلِّمُ ابْنَ الْإِنْسَانِ؟ ⁴⁹ فَلَمَّا رَأَى الَّذِينَ حَوْلَهُ مَا يَكُونُ قَالُوا: يَا رَبِّ، أَتَضَرِّبُ بِالسَّيْفِ؟ ⁵⁰ وَضَرَبَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَبْدَ رَئِيسِ الْكَهَنَةِ فَقَطَعَ أُذُنَهُ الْيُمْنَى. ⁵¹ فَقَالَ يَسُوعُ وَقَالَ: دَعُوا إِلَيَّ هَذَا، وَلَمْ يَسْأَلْ دَعَا وَابْرَأَهَا.

⁵² ثُمَّ قَالَ يَسُوعُ لِرُؤَسَاءِ الْكَهَنَةِ وَفُؤَادِ الْهَيْكَلِ

وای بر آن کسی که او را تسلیم کند. ²³ آنگاه از یکدیگر شروع کردند به پرسیدن که کدام یک از ایشان باشد که این کار بکند؟

مباحثه درباره بزرگی

²⁴ ودر میان ایشان نزاعی نیز افتاد که کدام یک از ایشان بزرگتر می‌باشد. ²⁵ آنگاه به ایشان گفت: سلاطین امت‌ها بر ایشان سروری می‌کنند و حکام خود را ولینعمت می‌خوانند. ²⁶ لیکن شما چنین مپاشید، بلکه بزرگتر از شما مثل کوچکنتر باشد و پیشوا چون خادم. ²⁷ زیرا کدامی‌ک بزرگتر است؟ آنکه به غذا نشیند یا آنکه خدمت کند؟ آیا نیست آنکه نشسته است؟ لیکن من در میان شما چون خادم هستم. ²⁸ و شما کسانی می‌باشید که در امتحانهای من با من به سر بردید. ²⁹ و من ملکوتی برای شما قرار می‌دهم چنانکه پدرم برای من مقرر فرمود، تا در ملکوت من از خوان من بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشسته بر دوازده سبط اسرائیل داوری کنید.

پیشگویی عیسی انکار بطرس

³¹ پس خداوند گفت: ای شمعون، ای شمعون، اینک، شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند، ³² لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود؛ و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما. ³³ به وی گفت: ای خداوند، حاضرم که با تو بروم حتی در زندان و در موت. ³⁴ گفت: تو را می‌گویم، ای بطرس، امروز خروس بانگ نزده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی‌شناسی.

³⁵ و به ایشان گفت: هنگامی که شما را بیکسسه و توشهدان و کفش فرستادم، به هیچ چیز محتاج شدید؟ گفتند: هیچ. ³⁶ پس به ایشان گفت: لیکن الآن هر که کیسه دارد، آن را بردارد و همچنین توشهدان را و کسی که شمشیر ندارد جامه خود را فروخته، آن را بخرد. ³⁷ زیرا به شما می‌گویم که این نوشته در من می‌باید به انجام رسید: یعنی با گناهکاران محسوب شد؛ زیرا هر چه در خصوص من است، انقضا دارد. ³⁸ گفتند: ای خداوند، اینک، دو شمشیر. به ایشان گفت: کافی است.

عیسی در کوه زیتون

³⁹ و برحسب عادت بیرون شده، به کوه زیتون رفت و

وَالشُّبُوحُ الْمُقْبِلِينَ عَلَيْهِ: كَأَنَّهُ عَلَى لِصٍّ حَرَجْتُمْ يَسْبُوفِي وَعَصِيٍّ.⁵³ إِذْ كُنْتُ مَعَكُمْ كُلَّ يَوْمٍ فِي الْهَيْكَلِ لِمَ تَمْدُّوهُ عَلَى الْأَيْدِي، وَلَكِنَّ هَذِهِ سَاعَتُكُمْ وَسُلْطَانُ الظُّلْمَةِ.

بطرس ینکر یسوع

⁵⁴ فَأَخَذُوهُ وَسَاقُوهُ وَأَدْخَلُوهُ إِلَى بَيْتِ رَئِيسِ الْكَهَنَةِ. وَأَمَّا بُطْرُسُ فَتَبِعَهُ مِنْ بَعِيدٍ. وَلَمَّا أَصْرَمُوا تَارًا فِي وَسْطِ الدَّارِ وَجَلَسُوا مَعًا جَلَسَ بُطْرُسُ بَيْنَهُمْ.⁵⁵ قَرَأَتْهُ جَارِيَّتُهُ جَالِسًا عِنْدَ النَّارِ فَفَقَّرَتْ فِيهِ وَقَالَتْ: وَهَذَا كَانَ مَعَهُ.⁵⁶ فَأَنكَرَهُ قَائِلًا: لَسْتُ أَعْرِفُهُ، يَا امْرَأَةُ. وَبَعْدَ قَلِيلٍ رَأَاهُ آخَرٌ وَقَالَ: وَأَنْتَ مِنْهُمْ. فَقَالَ بُطْرُسُ: يَا إِنْسَانُ، لَسْتُ أَنَا. وَلَمَّا مَضَى تَحْوُ سَاعَةٍ وَاجِدَةٍ أَكَّدَ آخَرٌ قَائِلًا: بِالْحَقِّ إِنَّ هَذَا أَيْضًا كَانَ مَعَهُ لِأَنَّهُ جَلِيلِيٌّ أَيْضًا.⁶⁰ فَقَالَ بُطْرُسُ، يَا إِنْسَانُ، لَسْتُ أَعْرِفُ مَا تَقُولُ. وَفِي الْحَالِ بَيْنَمَا هُوَ يَتَكَلَّمُ صَاحَ الذِّبْكَ.⁶¹ قَالَتْغَتِ الرَّبُّ وَبَطَّرَ إِلَى بُطْرُسٍ، فَتَذَكَّرَ بُطْرُسُ كَلَامَ الرَّبِّ كَيْفَ قَالَ لَهُ: إِنَّكَ قَبْلَ أَنْ يَصِيحَ الذِّبْكَ تُنْكِرُنِي ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. فَخَرَجَ بُطْرُسُ إِلَى خَارِجٍ وَبَكَى بُكَاءً مُرًّا.

یسوع امام مجمع اليهود

⁶³ وَالرَّجَالُ الَّذِينَ كَانُوا صَاطِطِينَ يَسُوعَ كَانُوا يَسْتَهْزِئُونَ بِهِ وَهُمْ يَجْلِدُونَهُ. وَعَطَّوْهُ وَكَانُوا يَصْرُبُونَ وَجْهَهُ وَيَسْأَلُونَهُ قَائِلِينَ: تَبْنَا، مَنْ هُوَ الَّذِي صَرَبْتَكَ؟⁶⁵ وَأَشْيَاءَ آخَرَ كَثِيرَةً كَانُوا يَقُولُونَ عَلَيْهِ مُجَدِّفِينَ.⁶⁶ وَلَمَّا كَانَ النَّهَارُ اجْتَمَعَتْ مَشِيخَةُ الشَّعْبِ، رُؤَسَاءُ الْكَهَنَةِ وَالْكَتَبَةُ، وَأَصْعَدُوهُ إِلَى مَجْمَعِهِمْ قَائِلِينَ: إِنَّ كُنْتُ أَنْتَ الْمَسِيحُ فَقُلْ لَنَا. فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّ قُلْتُ لَكُمْ لَا تُصَدِّقُونِ،⁶⁸ وَإِنْ سَأَلْتُ لَا تُجِيبُونِي وَلَا تُطْلِفُونِي.⁶⁹ مُنْذُ الْآنَ يَكُونُ ابْنُ الْإِنْسَانِ جَالِسًا عَنْ يَمِينِ قُوَّةِ اللَّهِ.⁷⁰ فَقَالَ الْجَمِيعُ، أَفَأَنْتَ ابْنُ اللَّهِ؟ فَقَالَ لَهُمْ: أَنْتُمْ تَقُولُونَ إِنِّي أَنَا هُوَ.⁷¹ فَقَالُوا: مَا حَاجَّتُنَا بَعْدُ إِلَى شَهَادَةٍ لَأَنَّا نَحْنُ سَمِعْنَا مِنْ قَبْلِهِ.

شاگردانش از عقب او رفتند.⁴⁰ و چون به آن موضع رسید، به ایشان گفت: دعا کنید تا در امتحان نیفتید.⁴¹ و او از ایشان به مسافت پرتاپ سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده، گفت:⁴² ای پدر، اگر خواهی این پیاله را از من بگردان، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.⁴³ و فرشته‌ای از آسمان بر او ظاهر شده، او را تقویت می‌نمود.⁴⁴ پس به مجاهده افتاده، به سعی بلیغ تر دعا کرد، چنانکه عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین می‌ریخت.⁴⁵ پس از دعا برخاسته، نزد شاگردان خود آمده، ایشان را از حزن در خواب یافت.⁴⁶ به ایشان گفت: برای چه در خواب هستید؟ برخاسته، دعا کنید تا در امتحان نیفتید!

بازداشت عیسی

⁴⁷ و سخن هنوز بر زبانش بود که ناگاه جمعی آمدند و یکی از آن دوازده که یهودا نام داشت بر دیگران سبقت جسته، نزد عیسی آمد تا او را ببوسد.⁴⁸ و عیسی بدو گفت: ای یهودا، آیا به بوسه پسر انسان را تسلیم می‌کنی؟⁴⁹ رفقاییش چون دیدند که چه می‌شود، عرض کردند: خداوند، به شمشیر بزنیم؟⁵⁰ و یکی از ایشان، غلام رئیس کهنه را زده، گوش راست او را از تن جدا کرد.⁵¹ عیسی متوجه شده گفت: تا به این بگذارید. و گوش او را لمس نموده، شفا داد.

⁵² پس عیسی به رؤسای کاهنه و سرداران سپاه معبد و مشایخی که نزد او آمده بودند گفت: گویا بر دزد با شمشیرها و چوبها بیرون آمدید.⁵³ وقتی که هر روزه در هیکل با شما می‌بودم دست بر من دراز نکردید، لیکن این است ساعت شما و قدرت ظلمت. انکار بطرس

انکار بطرس

⁵⁴ پس او را گرفته بردند و به سرای رئیس کهنه آوردند و بطرس از دور از عقب می‌آمد.⁵⁵ و چون در میان ایوان آتش افروخته، گردش نشسته بودند، بطرس در میان ایشان بنشست.⁵⁶ آنگاه کنیزی چون او را در روشنی آتش نشسته دید، بر او چشم دوخته، گفت: این شخص هم با او می‌بود.⁵⁷ او وی را انکار کرده، گفت: ای زن، او را نمی‌شناسم.⁵⁸ بعد از زمانی دیگری او را دیده گفت: تو از اینها هستی. بطرس گفت: ای مرد، من نیستم.⁵⁹ و چون تخمیناً یک ساعت گذشت، یکدیگر با تأکید گفت: بلاشک این شخص از رفقای او

است زیرا که جلیلی هم هست.⁶⁰ پطرس گفت: ای مرد، نمی‌دانم چه می‌گویی؟ در همان ساعت که این را می‌گفت، خروس بانگ زد.⁶¹ آنگاه خداوند روگردانیده، به پطرس نظر افکند. پس پطرس آن کلامی را که خداوند به وی گفته بود به‌خاطر آورد که، قبل از بانگ زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد.⁶² پس پطرس بیرون رفته، زارزار بگریست.

عیسی در حضور شورا یهود

⁶³ و کسانی که عیسی را گرفته بودند، او را تازیانه زده، استهزا نمودند.⁶⁴ و چشم او را بسته طپانچه بر رویش زدند و از وی سؤال کرده، گفتند، نبوت کن! که تو را زده است؟⁶⁵ و بسیار کفر دیگر به وی گفتند.⁶⁶ و چون روز شد، اهل شورای قوم یعنی رؤسای کهنه و کاتبان فراهم آمده، در مجلس خود او را آورده،⁶⁷ گفتند: اگر تو مسیح هستی به ما بگو. او به ایشان گفت: اگر به شما گویم مرا تصدیق نخواهید کرد.⁶⁸ و اگر از شما سؤال کنم جواب نمی‌دهید و مرا رها نمی‌کنید.⁶⁹ لیکن بعد از این پسر انسان به طرف راست قوت خدا خواهد نشست.⁷⁰ همه گفتند: پس تو پسر خدا هستی؟ او به ایشان گفت: شما می‌گویید که من هستم.⁷¹ گفتند: دیگر ما را چه حاجت به شهادت است؟ زیرا خود از زبانش شنیدیم.